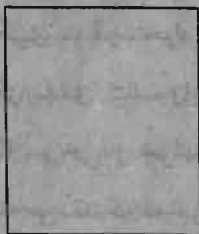




نیم‌نگاهی از حاشیه به متنی دشوار و پُر بار

یادداشتی برای خواستاران دانستن

جلیل دوستخواه



فصل‌نامه‌ی زنده‌رود در شماره‌ی ۳۲، پاییز ۱۳۸۳ ای خود نوشته‌ای از آقای محمدعلی موسوی فریدنی را با عنوان «زمهریر شدن آتشفشان» و عنوان فرعی‌ی «نقدی بر رهیافتی به گاهان زرتشت و متن‌های نوآوستایی» نشر داده است.

نگارنده‌ی نوشته‌ی یاد کرده، پس از درآمدی چند سطری درباره‌ی تاریخچه‌ی نزدیک به یک صد ساله‌ی اوستاپژوهی در میهن ما و گزارش‌های فارسی‌ی این متن کهن، تنها با اشاره‌ی کوتاهی به کار استاد زنده‌یاد ابراهیم پورداود، بنیادگذار دانش گاهان‌پژوهی و اوستاشناسی‌ی دانشگاهی در ایران، و بی‌هیچ رویکردی به دستاوردهای دیگر پژوهندگان و کوشندگان در این راستا، گزارش کتاب: AVESTA READER, Texts, Notes, Glossary & Index اثر دانشمند نامدار آلمانی Hans Reichelt با عنوان فارسی‌ی رهیافتی به گاهان زرتشت و متن‌های نو آوستایی، متن دین‌دبیره و آوانوشت لاتین، همراه یادداشت‌ها و روشنگری‌ها و واژه‌نامه (انتشارات ققنوس، تهران- ۱۳۸۳) را موضوع بحث قرار داده است. او برداشت‌هایی به دور از ارزیابی‌ی درست کار گزارنده و پژوهنده‌ی اصل

انگلیسی‌ی این اثر ممتاز ارائه داده و در ناچیز انگاشتن و نادیده گرفتن سخت‌کوشی‌ی گزارنده‌ی کتاب به فارسی نیز، همانا سنگ تمام گذاشته است!

نگارنده، «متن اوستا» در این پژوهش و گزارش را (که البته تنها گزینه‌ی کوچکی است از گاهان و متن‌های اوستایی‌ی پسین و نه همه‌ی متن‌های برجای مانده)، عبور کرده از «پنج خان بیگانگی» می‌انگارد که - به پنداشت وی - عبارتند از: ۱) بیگانگی‌ی رایشت با زبان اوستا (۲) بیگانگی‌ی رایشت آلمانی با زبان انگلیسی (۳) بیگانگی‌ی دوستخواه با زبان انگلیسی (۴) بیگانگی‌ی نثر دوستخواه با زبان متعارف امروز (۵) بیگانگی‌ی زبان اوستا با فارسی‌ی امروز.

گزارنده‌ی کتاب رایشت به فارسی، برای دریدن پرده‌ی پندار برکشیده در برابر دیدگان برخی از خوانندگان نوشته‌ی یادکرده، یا - به تعبیر ادبی‌ی کهن - «رفع شبهه»، بایسته می‌داند که در این جا اندکی به روشنگری پردازد:

یک: زبان اوستایی در هر دو شاخه‌ی آن (یعنی شاخه‌ی کهن یا گاهانی‌اش و شاخه‌ی نو یا اوستایی‌ی پسین‌اش)، زبانی مرده است و امروزه زبان مادری‌ی هیچ کس نیست. حتا بیشتر پیشوایان دینی‌ی زرتشتی در ایران و هندوستان و جاهای دیگر، این زبان را به صورت ساختاری نمی‌شناسند و تنها پاره‌هایی از بندهای گاهان یا عبارتهایی از بخش‌های اوستای نو را به صورت وردهای قالبی از بر می‌کنند و در بَرَشَن‌های دینی باز می‌خوانند. بسیار انگشت‌شمارند کسانی از آنان که به پژوهش در این زبان باستانی روی می‌آورند و تا اندازه‌ای با چم و خم‌ها و رازواری‌های آن آشنا می‌شوند. اما حساب پژوهندگان و دانشوران گاهان‌پژوه و اوستاشناس، از این زمره جداست. آنان با زبان اوستایی - مانند هر زبان مرده‌ی دیگری - برخورداردی دانشی و زبان‌شناختی و ساختاری (و نه دینی و پرستشگرانه) دارند و سال‌های درازی را در پیمودن هزارتوهای آن می‌گذرانند. انبوه کتاب‌ها و گفتارهای نشر یافته در این گستره، در سه سده‌ی اخیر، گواه راستین این کوشش و کنش دشوارست.

هانس رایشت دانشمند سرشناس آلمانی نیز از این کوشندگان بوده و راه دانشمندان بزرگی همچون بارتولومه، گیگر، گلندر، لومل، هوشمان، یوستی، جکسن و

دیگران را پی گرفته و به شایستگی پیموده است. نخستین اثر وی به نام Awstisches Elementarbuch (کتاب پایه‌ی اوستاپژوهی) و نیز کتاب موضوع بحث این یادداشت - که گزینهای از کتاب نخستین به شمار می‌آید - از ده‌ها سال پیش تاکنون در دانشگاه‌ها و پژوهش‌گاه‌های کشورهای گوناگون، کتاب‌های کلیدی دوس و بحث‌گهان پژوهی و اوستاشناسی بوده است و هست این که کسی از ما، چون اویسی را - به صرف آلمانی‌بودنش - «بیگانه با زبان اوستایی» بینگارد، نه تنها ارج ناشناسی خدمت شایسته‌ی او به شناخت کهن‌ترین بخش مرده ریگ فرهنگ باستانی‌ی ما، بلکه ریشخند دانش و پژوهش به مفهوم کلی‌ی آن است! تنها نگاهی به بخش‌های همین کتاب و به ویژه واژه‌نامه‌ی آن، نشان می‌دهد که دانش اوستاشناسی‌ی او، نه تنها در چارچوب خود زبان اوستایی، بلکه در پهنی پژوهش سنجشی با زبان‌های خویشاوند آن همچون سنسکریت و جز آن و نیز زبان‌های پسین ایرانی، تا چه پایه‌ای و با چه مایه‌ای ست و او چه راه‌های دشواری را در نور دیده است.

دو: بیگانه انگاشتن رایشلت با زبان انگلیسی نیز کمتر از پنداشت بیگانه بودنش با زبان اوستایی، خندستانی نیست! دانشمندی از تراز او، افزون بر زبان مادری‌شان، با چند زبان دیگر تا حد تالیف و ترجمه به آن زبان‌ها آشنایند و هرگاه بایسته بدانند، بدان‌ها سخن می‌گویند یا مقاله و کتاب می‌نویسند. کتاب مورد بحث - که به سفارش و پشتیبانی‌ی مالی‌ی پارسیان هند به عمد به انگلیسی نوشته شده - تنها یک نمونه از صدها مورد نگارش دانشوران اروپایی به زبانی جز زبان مادری‌شان است و در یک سده‌ای که از زمان نخستین نشرش می‌گذرد، هیچ انگلیسی‌زبانی در هیچ گوشه‌ای از جهان، ایرادی به چگونگی‌ی نگارش انگلیسی‌ی نگارنده‌اش نگرفته است. این گونه کشف و شهودها، جامه‌ای ست دوخته بر بالای ما ایرانیان!

سه: بیگانه شمردن دستخواه با زبان انگلیسی، تهمتی نیست که او در صدد رفع آن برآید. او در هیچ جایی ادعای چیرگی بر زبان انگلیسی نکرده است و نخواهد کرد و همواره اندرز گوهرین استاد توس را آویزه‌ی گوش خویش دارد که: «اگر جان همی

از سوی استادان و پژوهندگان ایرانی با پذیره‌ای گرم رو به رو گردید و گزارنده از این همه برخوردار مهرآمیز سرفراز شد و دریافت که کوشش و کنش دشوار او تمرینش و تاثیرگذار بوده است. این کتاب - که در گذشته، همکار گرامی گزارنده، بانو دکتر ژاله آموزگار، ناگزیر تنها تصویر بخش‌های کوچکی از متن انگلیسی‌اش را در دسترس دانش‌جویان دوره‌ی کارشناسی ارشد زبان‌های باستانی ایران در دانشگاه تهران می‌گذاشت - اکنون یک جا، روی میز هر دانش‌جویی قرار دارد و به منزله‌ی کتاب درسی‌ی آن رشته‌ی دانشگاهی تعیین شده است و گزارنده از همین غربتگاه دور، خود را در کنار و هم‌گام یکایک آن جوانان دانش‌جو می‌بیند و با اشک شوق در دیدگان خسته، به جوایبی و پویایی‌ی ایشان می‌نگرد. کتاب، به فاصله‌ی یک سال از زمان نشرش نایاب گردید و هم اکنون، ناشر در تدارک زمینه‌سازی برای باز چاپ آن است. (گفتنی است که فاصله‌ی زمانی در میان چاپ یک متن انگلیسی‌ی کتاب در ۱۹۱۱ و چاپ دومش در ۱۹۶۸، پنجاه و هفت سال بوده است.)

چهار: دانسته نیست که خواست صاحب آن نوشتار از «فارسی متعارف امروز» - که نثر دوستخواه را با آن «بیگانه» می‌داند - چیست. هرگاه این «فارسی» همان باشد که با آن سخن می‌گویم یا روزنامه و مجله و حتی کتاب‌هایی با درون‌مایه‌های گوناگون امروزی را بدان می‌نویسیم، دوستخواه هرگز روانمی‌دارد که در هر جا و هر حال و به ویژه در گستره‌ی پژوهش‌های ایران‌شناختی و گزارش‌متن‌های کهن، چنین نثری را به کار برد و اگر هم دچار چنین بدگزینی شود، گوهریان و زرگران عرصه‌ی ادب و فرهنگ از او نخواهند پذیرفت. دوستخواه - که خود را همواره یک دانش‌جوی زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی می‌داند - سوی خود را در آسیاب سفید نکرده و در جوانی خدمت‌استادانی همچون **بدیع‌الزمان فروزانفر**، **جلال‌الدین همایی**، **ابراهیم پورداود**، **محمدتقی مدرس رضوی**، **عبدالحمید بدیع‌الزمانی**، **دکتر محمد معین**، **دکتر ذبیح‌الله صفا**، **دکتر محمد مقدم**، **دکتر صادق کیا** و جز آنان را کرده است که هر یک، از حکم‌گزاران ملک ادب بوده‌اند. او به هیچ کس برتنی نمی‌کند و فخر نمی‌فروشد؛ اما افتخار شاگردی‌ی آن استادان بزرگ و نیز کار در سازمان‌های لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ فارسی، زیر

نظر استاد دکتر محمد معین و در سال‌های اخیر در دانشنامه‌ی ایران (Encyclopaedi Iranica) با مهین ویراستاری استاد دکتر احسان یارشاطر را در کارنامه‌ی خویش دارد.

نثر دوستخواه در نوشتارها و گزارش‌هایش، برآیند و آمیزه‌ی نثرهای آن استادان و نیز کوشش‌ها و جستارهای خود او در درازنای بیش از نیم سده پویش در این راه فرخنده است. او در کار نگارش نه پای‌بند به رسم و راه عربی‌مآبی و ادبی‌نویسی کهن و نه پیرو شیوه‌های من درآوردی سرهنویسان و زبان‌پاک‌کن‌های این روزگارست و همواره کوشیده است تا از گونه‌ای میانه‌روی خریدپذیر و ارزش‌های سرشتی و ساختاری‌ی زبان بهره‌جویید و در هر کاربردی، سخنی روشن و رسا بگوید. دوستخواه همواره و به ویژه در دو دهه‌ی اخیر، بر آن بوده است که از توانمندی‌های بنیادین زبان فرهیخته و ورزیده‌ی شعر و نثر فارسی در هزاره‌ی پشت سر و گنجایش‌های درخشان زبان پویای توده هر دو، به تناسب در کاربردهای گوناگون، بهره‌جویید. دست‌آورد این کوشش وی، خود گویای جستار اوست و نثر او را نه می‌توان - آن گونه که نگارنده‌ی آن گفتار پنداشته است - در کنار نثر یک سویه و سنگین و عربی‌مآب استاد زنده‌یاد محمد قزوینی گذاشت و نه می‌شود هم تراز برخی از نثرهای بی‌بند و بار و افراطی‌ی به اصطلاح «سرهنویسان» شمرد. (برای آشنایی با برخی از دیدگاه‌های زبانی‌ی او - زبان فارسی از آشوب تا سامان در ماهنامه‌ی جهان‌کتاب، شماره‌ی ۲۰۵، تهران - اردیبهشت ۱۳۸۵ و فصل‌نامه‌ی الکترونیک واژه، شماره‌ی ۶، دیماه ۱۳۸۴ به نشانی: www.Yajehmagazine.com)

نگارنده در ایرادهای نیش غولی‌اش به کاربرد واژه‌ها یا ترکیب‌های فارسی در نثر دوستخواه، تعبیر فریبنده و غلط‌انداز «واژه‌های مهجور» را به رخ خواننده می‌کشد و تا فاصله خود با زبان دانشگاهی بایسته و سزاوار برای چنین گزارشی را توجیه کند، به ترکیب خود ساخته «زمهریر آکادمیک» چنگ می‌زند و آن را در ناهم‌خوانی با «زبان آتشفشانی اوستا» به کار می‌برد. اما بر پژوهندگان ایرانی و جز ایرانی اوستا پوشیده نیست که زبان این متن را در هیچ یک از بخش‌های آن، نمی‌توان با تعبیر «آتشفشانی»

وصف کرد. زبان گاهان، زبان آرام و پخته و سخته فرزانه‌ای خردمند و اندیشه‌ورز و آزادمنش و رهنمون مردمان به زندگی آدمی خویانه و آشتی‌جویانه و نیکی و پاکی و راستی در دوران زندگانی است و البته به شیوه‌ی ویژه‌ی رایج در زمان سرایش آن، زبان شعری هم هست. در اوستای نو هم، زبان یشت‌های بلند و فرگردد دوم و نبدیداد (داستان جم)، زبان شیوا و زیبای اسطوره و حماسه است و زبان دیگر بخش‌ها، زبان یک نواخت و تکراری وردها و نیایش‌ها و ستایش‌های آیینی و یا کن و مکن‌ها و دستورهای ملال‌انگیز پاکی و ناپاکی و روا و نارواست. زبان دانشگاهی را هم اگر کسی به راستی دل در گرو جستار و پژوهش داشته باشد، از مهریبه توصیف نخواهد کرد. این زبان، کارافزار کوشندگانی است که عمری آسایش و آرامش را بر خویش حرام می‌کنند تا اگر نه دروازه با دری، دست کم روزنی از تیرگی نادانی و ناشناختگی به گستره‌ی فروغ‌مند دانش و بینش و فرزاندگی بگشایند. گرمای جان‌بخش این زبان را با گذاری شتاب‌زده از کنار آن، نمی‌توان احساس کرد. خواننده‌ی این زبان به ظاهر دشوارنما و دیرآشنا باید بتواند از خوش‌آیندهای ساده و مألوف دور شود و لایه‌ی بیرونی این زبان (و چه بسا لایه‌های چندگانه‌ی آن) را بشکافد تا به کانون گرم و روشن از فروغ دانش آن (دآتشی که سیرده)، راه یابد. متن نگاشته با این زبان را نمی‌توان خوش‌نشینانه و با آرمیدن بر بستری یا نشیمنی خواند و برداشتی دل‌پذیر و عاطفی از آن داشت. چنین متنی را باید به آزمایش‌گاه اندیشه و خرد برد و تا بردباری و بینایی فراتر از بینایی روزمره بدان نگریست و آن را کاوید و بر رسید تا به نانوشته‌های آن دست یافت و پیام نهفته در ساختار و سرشت آن را به گوش جان شنید و پذیرفت. خواننده‌ی دل‌سوز چنین متنی از گنجایش زیاد کتاب و جای گرفته بودن کتبه نوشت‌ها، یادداشت‌های روشنگرانه، پیوست‌ها و فهرست‌های بسیار در آن، نخواهد رمید و ناله سر نخواهد داد؛ بلکه همه این‌ها را با خشنودی خواهد پذیرفت و به منزله کلیدهای گشاینده‌ی درهای بسته‌ی درون متن از آن بهره خواهد برد.

نگارنده‌ی گفتار در عیب‌جویی‌هایش از زبان گزارنده‌ی کتاب، بر پاره‌ای از واژه‌ها و

هم کردها انگشت تاکید می‌گذارد و پایبج آنها می‌شود. از جمله واژه «تخشایی» را مرده می‌انگارد. در حالی که این واژه از روزگار رواج زبان اوستایی تا هزاره‌ی اخیر و بال‌گشودن زبان فارسی در آسمان زندگی ایرانیان، همواره زنده بوده و مانده است و در فارسی گفتاری امروز، «تخس» را از ریشه‌ی آن داریم. گزارنده می‌توانست به جای «تخشایی»، دیگر دیسه‌ی فارسی‌تر شده‌اش «کوشایی» را به کار ببرد. اما دانسته و بیر پایه‌ی سامان رفتار زبانی‌اش، همان «تخشایی» را آورد تا زمینه‌ی مشترک آن در دو زبان اوستایی و فارسی و زنده‌ماندنش از پس چند هزاره را یادآور شده باشد. ده‌ها واژه از این دست را در سرتاسر گزارش او می‌توان یافت که کاربرد صفت «مرده» برای آنها نارواست. شاید در فرصتی دیگر، بتوان از فراهم آوردن این گونه واژگان، جدول یا نموداری از اشتراک دو زبان، در زنجیره‌ای از واژه‌های هم‌سان یا نزدیک با هم، تهیه کرد تا - به گفته‌ی نیمای بزرگ - روشن گردد که «کی مرده، کی به جاست؟».

نگارنده، ترکیب «گله‌گزارد» را در نثر گزارنده، «جعل کرده‌ای به قیاس گله‌گزار» انگاشته است. اما همانند این ترکیب را در «نمازگزاردن»، «شکرگزاردن»، «وام‌گزاردن» و مانند آنها می‌بینیم. «گله‌گزاری» هم اسم مصدر یا حاصل مصدر مرکب و در معنی برابر با «گله‌گزاردن» است و ترکیب اخیر از آن گرفته نشده است. وی از این که گزارنده ترکیب «گله‌گزارد» را به جای «گله‌گزاری کرد» رایج، به کار برده، ابراز شگفتی کرده است. اما گزارنده از این که نگارنده روی کردی به وظیفه‌ی فارسی‌زبانان امروز در کاربرد هر چه بیشتر کار واژه‌های ساده و یا ترکیبی بدون فعل کمکی و سبک کردن بار زبان ندارد، در حیرت است! «گله‌گزاردن» ترکیب درست و رسا و سزاواری است به جای ترکیب ناروا و سنگین «گله‌گزاری کردن»؛ همچنان که «وام‌گزاردن» را بر «وام‌گزاری کردن» برتری می‌دهیم. مهدی اخوان ثالث، شاعر معاصر، به درستی می‌گوید: «من امشب آمده‌ستم وام بگزارم...».

چگونگی نگارش فارسی‌ی دوستخواه در گزارش او از گاهان و اوستای نو، به تناسب درون‌مایه‌ها و در سنجش با متن‌های گاهانی و اوستایی، از چشم آگاهان و ویژه‌کاران این گستره، دور نمانده و در جاهای گوناگون از سوی دست‌اندرکاران، به

بحث گذاشته شده و کسانی در پاره‌ای از نکته‌های بسیار باریک و دقیق، نقدهایی نیز بر کار او در میان گذاشته‌اند که یا درست و وارد بوده و مایه آگاهی او از کاستی‌ها و نارسایی‌ها گردیده و یا نادرست و ناروا بوده و او با روشنگری‌های بیشتر، موردهای به میان کشیده‌را از بهام بیرون آورده است. از جمله این گفتمان‌ها، یکی هم در جشنواره‌ی جهانی بزرگداشت سه هزارمین سال زادروز زرتشت در شهر سیدنی در استرالیا در سال ۲۰۰۳ میلادی (۱۳۸۲ خورشیدی) بود که کارشناسان و دانشوران پژوهش‌های فرهنگ و زبان‌های ایران باستان از سراسر جهان در آن گرد هم آمده بودند و گزارش وی (← اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، دو جلد، چاپ نهم، انتشارات مروارید، تهران - ۱۳۸۳) در سنجش با دیگر گزارش‌ها مورد بحثی گسترده و کارشناختی قرار گرفت.

پنج: زبان اوستایی (و نه «اوستا») - به رغم همه‌ی ناهمگونی‌های ساختاری و دستوری‌اش با زبان فارسی، بیگانه با این زبان به شمار نمی‌آید و بیگانگی‌اش با زبان کنونی ما، همچند بیگانگی نیا و نبیره است. بسیاری از واژه‌های زبان روزمره‌ی ما با اندک دیگرگونی در آواها، همان واژگان سه هزار ساله‌ی اوستایی است (برای نمونه ← رایشلت، همان، واژه‌نامه، زیر بیشتر واژه‌ها و ترکیب‌ها).

از «بیگانگی‌های پنجگانه‌ی انگاشته و پنداشته نگارنده‌ی آن نوشتار که بگذریم، می‌رسیم به دیگر سویه‌های آن نیم نگاه به گزارش فارسی پژوهش ممتاز رایشلت. نگارنده به مجموعه‌ی متن‌های گاهانی و اوستایی به چشم یک «متن مقدس» نگریسته است. در این ره‌گذر، او کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) را نمونه‌ی پذیرفته‌ی خویش می‌شناسد که - به گفته‌ی وی - «بایبل سوسایتی آن را» با آن نثر نازنینش کنار می‌گذارد و دوباره ترجمه می‌کند که فارسی زبانان امروز، معطل معنای لغت شوند؛ زیرا آن زبان با زبان امروز فاصله گرفته است...»

اما هدف «بایبل سوسایتی» از پدیدآوردن و نشر آن ترجمه، آوازه‌گری برای «شریعت مسیح» بوده است و تفاوت میان آن کار با یک گزارش پژوهشی و دانشگاهی از متنی در بنیاد خود دینی، همان اندازه است که فرق میان کلیسا و دانشگاه (ادیبان

قدیم ما به این می‌گفتند «قیاس مع الفارق» که به زبان فارسی - و نه «عربی فارسی» - می‌شود: «سنجش با دیگرگونه».

نگارنده، به رغم اعتراف به این که «در دوست ساله اخیر، دانشوران اروپایی و ایرانی عمرها بر سر سودای درک اوستا گذاشته و آن را خوب وارسیده‌اند، دانش آن کوشندگان را بسنده ندانسته و از ایشان، انتظار «ذوق داستان نویسانه و طبع شاعرانه» داشته است.

در اصطلاح اهل «حوزه»، به این می‌گویند: «وضع شیء در غیر ما وضع له (نهادن چیزی در جز جای خودش)». اما از پیشوایان و پیروان کیش زرتشتی که بگذریم، هیچ یک از پژوهندگان غربی و یا ایرانی، به متن‌های گاهانی و اوستایی، به چشم «تقلدیس» ننگریسته است. همه‌ی آن بزرگان و - به شاگردی و پیروی ایشان - این دانشجو و پژوهنده‌ی کوچک، این یادمان‌های دیرینه را اثرهای فرهنگی ایرانیان روزگاران باستان دانسته‌اند و بر آن بوده‌اند و هستند که سویه‌ها و ویژگی‌های اندیشگی و فرهنگی این قوم یا - بهتر گفته شود - مجموعه‌ی قوم‌های هم‌پیمان و هم‌پیوند را در این مرده‌ریگ هزاره‌های دور، بازیابند و بشناسند و به دیگران بشناسانند. گذار از این راه ناهموار و پرداختن بدین کار دشوار، البته سخت و تاب‌سوز است؛ اما به زحمتش می‌ارزد و این رهگذر، هزار نکته‌ی باریک‌تر زمو آشکار شده است و از این پس نیز خواهد شد. چیزی که هست، خواننده‌ی بی‌گیر و دل‌سوز این پژوهش‌ها و گزارش‌ها از پژوهندگان و گزارشگران، دقت و ژرفانگری در آفتابی کردن تاریکی‌ها و رازولده‌های این میراث را - به همان گونه که بوده است و نه بدان سان که ما می‌خواهیم باشد - انتظار دارد و نه انشاپردازی و داستان‌سرایی و طبع آزمایی شاعرانه! داستان وارگی یا شعر گونگی اگر هست در ساختار و سرشت متن‌هاست و خود را نشان خواهد داد.

نگارنده برای مستند کردن این چشم داشت خویش از گزارش اوستا، بندی از گاهان (بسته ۲۹: ۱) را نمونه آورده و برگردان فارسی آن را در سه گزارش با یکدیگر سنجیده و چگونگی نمایش چهره و منش و گفتار گوشورون (اوستایی: Geūš- ūrvana)، نقش‌ورز کلیدی این پاره از گاهان را به بحث گذاشته و ترجمه‌ای را که از آن در

گزارش فارسی کتاب رایشلت به دست داده شده، با بندی از متن پهلوی بُندهِش با درون مایه‌ای هم‌سان، به گزارش شیوای زنده یاد دکتر مهرداد بهار سنجیده است، تا رساتر و گویاتر بودن آن برای خواننده‌ی امروزی را یادآور شود و به تلویح بگوید که گزارش آن بند در کتاب رایشلت، رسا و گویا و - به تعبیر او - «شاعرانه» نیست. در این جا باز هم باید گفت که وی دو ساختار دیگرگونه و استوار بر بنیادهای ناهمسان و پدیدآمده در دو زبان و دو زمان متفاوت را با یکدیگر سنجیده است؛ زیرا نویسنده‌ی بُندهِش، گزارنده‌ی متن گاهان نیست؛ بلکه در جاهایی از اثر خود، برداشت آزاد و تفسیر گونه‌ی خویش از بندهایی از آن سرودها را بر پایه‌ی ذوق شخصی و پسند زمانه‌اش، به دست داده است که همانند آن را در دیگر من‌های فارسی میانه هم می‌بینیم. امروز هم کسانی می‌توانند برداشت آزاد و با پسند امروزی، شعر گونه‌تری از آن سرودهای کهن - که همانا در زبان گاهانی و با سنجه‌های زمان سرایش، شعرهایی شورانگیز بوده‌اند - عرضه کنند که شاید در گونه‌ی خود شعر واره‌تر بنمایند؛ اما بی‌گمان پیوندی با گزارش امانت‌دارانه و پژوهشی و دانشگاهی متن سرودها نخواهند داشت. دست بر قضا همین گوش‌سورون که نگارنده بر چگونگی نقش‌ورزی و کیستی او انگشت‌ناکید می‌گذارد، همواره موضوع گفتمان‌های دامنه‌دار و دشوار در میان گاهان پژوهان نامدار بوده است و - تا جایی که گزارنده می‌داند - هنوز کسی نتوانسته است حرف آخر را درباره‌ی آن بگوید و مهر پایان بر این جستار بزند و هیچ یک از گزارش‌ها نیز به تمام معنی رسا و رازگشا نیست. او خود، سال‌ها پیش از این، در نشستی ویژه‌ی گاهان پژوهی در دانشگاه کلمبیا در نیویورک، شاهد بحث پرشور و پیچیده‌ی گاهان پژوه بلندآوازه، استاد کیخسرو دینشاه ایرانی با یکی از پژوهندگان پارسی به نام پ. ر. ایچاپریا (Dr. Pallan R. Ichaporia) بود (که با همکاری گاهان پژوه و اوستا‌شناس نامدار، استاد ملموت هومباخ Prof. Helmut Humbach گزارش تازه‌ای از گاهان را به زبان انگلیسی نشر داده است). اما آن گفتمان، با همه‌ی سودمندی‌اش، به برآیندی واپسین و قطعی و پذیرفتنی برای حاضران در آن نشست نرسید و همگان بر آن بودند که کاوش و پژوهش در این راستا، باید همچنان پی گرفته شود.

تعیین دقیق کیستی گوینده و شنونده و چگونگی بازبرد شناسه‌ها و یکان یا دوگان یا جمع بودن آن‌ها و - به تعبیر نگارنده آن نوشتار - «فضای وقوع فعل» در بند یاد کرده از گاهان (و نیز در جاهایی دیگر از این سرودها) به دلیل کهنه و مرده بودن زبان و وجود نداشتن هیچ متن موازی برای سنجش و روشنگری کاری است بس دشوار و به کلاف سردرگم می‌ماند. ساده گرفتن چنین امر پیچیده‌ای و متنی از این دست را با نوشتاری به زبانی زنده و پرکار برد و دارای دستور و ساختاری روشن و شناخته و شاهد مثال‌های فراوان، عوضی گرفتن، کمکی به گشودن هیچ گرهی نمی‌کند؛ بلکه تنها شبهه برمی‌انگیزد و سنگ در راه پژوهش‌های آینده می‌اندازد.

سرانجام، پاسخ به این پرسش نگارنده در پایان گفتارش را که «این ترجمه چه چیزی را به ادبیات ما افزود؟» نه گزارنده، بلکه ایران شناسان و دانشوران نامدار در دو سال پس از نشر کتاب، در پیام‌های مهرآمیز و بررسی‌های کارشناختی‌شان از تهران، برلین، پاریس، بروکسل، کپنهاگ و نیویورک، داده و مایه دل‌گرمی گزارنده به پی‌گیری کوشش و کنش خود در این راه ناهموار شده‌اند. همچنین، این کتاب به منزله‌ی یکی از پشتوانه‌های ریشه‌یابی واژگان، در یک فرهنگ اختر - فیزیک شناختی انگلیسی - فارسی در دست تدوین در اروپا شناخته شده است.

برای گزارنده‌ی کتاب - در پایگاه یک دانش‌جو و پژوهشگر همیشگی زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی - سخن گفتنی دیگری نمی‌ماند، جز آن که با پذیرش هر بررسی و نقد درست و فرهیخته و سامان مندی و بازنگری در کاستی‌های کارش، گفته‌ی گوهرین استاد زنده‌یادش دکتر محمد معین را فروتنانه زبان حال خود گرداند که: «این، آن‌ست که توانسته‌ایم؛ نه آن که خواسته‌ایم.»

کانون پژوهش‌های ایران شناختی

تانزویل، کوینزلند - استرالیا

خرداد ماه ۱۳۸۵